

دین و دینداری

ضرورت تحقیق در دین

یکی از ویژگیهای منحصر به انسان در میان جانداران، گرایش او به تحقیق و جستجو است که از مشخصه‌های اصلی او محسوب می‌شود؛ همین تحقیق و جستجو است که مسیر تفکر انسان را هموار می‌سازد و به آن نظم و انسجام خاصی می‌بخشد و او را به موجودی منطقی تبدیل می‌کند. آنچه که پیش روی دارید، تبلوری از دغدغه‌ها و تردیدهایی است که در انسان به وجود می‌آید و او را به چرهای، چطورها و چگونه‌ها رهنمون می‌سازد تا از این طریق بتواند مجهولهای خویش را به معلوم تبدیل کند و به اهداف مطلوب خویش نایل شود. مطمئناً اگر آن تردیدها و شکها نبود، این سؤالات و پرسشها هم نبود و اگر این پرسشها نباشد، تحقیقات، استدلالها و افکار آدمی نیز شکل نمی‌گیرد و طبعاً از رشد علمی، کمالات معرفتی و اندیشه‌های تمدن‌آفرین و فرهنگ‌ساز بشری هم خبری نخواهد بود. می‌توان گفت که انسان به‌طور طبیعی و فطری جستجوگر و پرسشگر خلق شده و این حالت همیشه با انسان بوده است و لحظه‌ای هم از او جدا نمی‌شود. اگر روزی انسان از تحقیق و جستجو بازمانده و از پرسشهای خود دست بردارد، یا باید به هستی مطلق، علم مطلق و حیات مطلق واصل شده و از عالم تنگ و مضیق جهان ماده‌رهایی یابد و یا باید هویت انسانی خود را از دست بدهد و به صورت موجودی جامد و فاقد عقل، شعور و تحلیل درآید.

انسان سلیم‌الفطره انسانی است پرسشگر و دارای دغدغه و تردید؛ لذا موجودی است دارای فکر و اندیشه که محصول همان کنکاشها، پرسشها و پژوهشهاست. پروردگار جهان، انسان را چنین خلق کرده است و انسان به‌طور فطری جستجوگر است. فطرت انسانی اولین دعوت‌کننده‌ی وی به تحقیق و تلاش برای رفع تردیدهاست و همین پیامبر باطنی اوست که هموارکننده‌ی مسیر کسب علوم و معارف ضروری و حیاتی و کمالات انسانی است.

از جمله مواردی که انسان به‌طور طبیعی و فطری به آن می‌پردازد توجه به اصل دین و دینداری

است. همان طوری که در برابر هر مسئله مهمی که برایش مجهول و ناشناخته مانده آرام نمی‌نشیند و تحقیق درباره آن را برای خود فرض و واجب شمرده و سؤالاتی درباره آن مطرح می‌سازد و برای نیل به درک و فهم صحیح آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند، درباره دین نیز چنین است؛ چرا که دین مدعی است که با تمام زوایای وجودی انسان رابطه‌ای عمیق دارد. پس انسان باید ببیند که دین چه می‌گوید، محدوده عمل آن تا کجاست، درباره چه مسائلی حساسیت نشان می‌دهد، از کجا آمده است و با شئون زندگی بشر چگونه ارتباط برقرار می‌کند. تحقیق در دین، تحقیق درباره راهی است که مدعی تضمین سعادت و خوشبختی همیشگی بشر است. بررسی و کنکاش در دین، تحقیق درباره مسائل و موضوعاتی است که در صورت درست بودن، با رعایت آنها انسان هویت واقعی خویش را باز می‌یابد و رعایت نکردن آنها هم انسان را از خود تهی کرده و به قهقرا و نابودی خواهد کشاند. بالأخره اینکه تحقیق در دین، تحقیق درباره مهمترین عامل سازنده فرهنگ بشری، تمدن‌ها و معنویت‌هاست و از عوامل تضمین کننده حیات و سعادت جاودانه بشری خواهد بود. از دیگر عوامل محرک انسان برای بررسی مسائل مربوط به دین، میل او به جاودانگی و زندگی همیشگی است و این میلی است که در فطرت انسان است. به این ترتیب، اگر انسان در این جستجو، مطلوب خویش را بیابد و دین حق را بپذیرد و زندگی خویش را با آن تطبیق دهد، اطمینان خواهد یافت که راه حیات جاودانه و سعادت همیشگی را یافته است.

اشاره شد که دین علاوه بر اینکه از عوامل تضمین کننده حیات جاودانه و سعادت همیشگی است، از عناصر اصلی شکل‌گیری فرهنگها و تمدن‌ها نیز هست. همین بُعد دوم هم به تنهایی برای ضرورت تحقیق درباره آن کفایت می‌کند، گرچه ابعاد دیگری نیز وجود دارند که از جهت اهمیت کمتر از جهت فوق نیستند و یکی از آنها نقش فوق‌العاده دین در حیات اجتماعی، سیاسی و اخلاقی نوع بشر است و این تأثیر هم بر کسی پوشیده نیست.

آیا کسی می‌تواند نقش ادیان الهی را در ایجاد حرکت‌های اجتماعی، روش‌های اخلاقی، تربیتی و تهذیب نفوس انکار کند؟ آیا کسی می‌تواند نقش ادیان آسمانی را در تحریک و بسیج توده‌های مردمی برای مبارزه با ظلم و بی‌عدالتیها نفی کند؟ از اینروست که دین علاوه بر نقش فوق‌العاده در شکل‌گیری فرهنگها و تمدن‌ها، نقش خارق‌العاده‌ای نیز در ایجاد پیوند میان مردم و تهیج و بسیج آنها برای حرکت‌های جمعی و حتی انقلاب‌های بشری علیه ظلم و ستم و اصلاح نفوس و تهذیب اخلاقی انسانها دارد. با توجه به نکات فوق، شاید اولین و واجب‌ترین مطلب برای انسانها، همانا تحقیق درباره اصل دین و حقیقت آنست، ندایی که ریشه در فطرت انسانی دارد.¹

مطلب سوّمی که تحقیق در امر دین را ضروری می‌سازد، پدیده «بعثت» و ملزومات آنست.

1. مراجعه شود به نظرات سیدمرتضی علم‌الهدی در الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی.

مدعیان بعثت و پیامبران الهی دارای خصوصیات و ویژگیهای برجسته‌ای هستند که آن نیز مانند خود بعثت، غیرقابل انکار است؛ اگرچه در این میان گروهی مدعی دروغین نیز پیدا شدند و مدعیان نیز عده‌ای را دور خود جمع کردند، ولی عقلاً هیچ‌گاه این دو گروه، یعنی پیامبران الهی و مدعیان دروغین نبوت را با هم خلط نکرده و حساب آنها همواره از یکدیگر جدا بوده است و هیچ‌گاه هر دو را یکسان نپنداشته‌اند. لذا در میان تأمل‌کنندگان در این سنخ از مقولات، کسی یافت نمی‌شود که در صداقت، سلامت و قداست پیامبران راستین الهی شک داشته باشد و درباره ارتباط معنوی آنان با ذات مقدس ربوبی تردید کند. این انسانهای پاک و مهذب با قداستی فوق بشری و با برخورداری از ارتباط خاص الهی، چیزی را که تضمین‌گر سعادت جاودانه بشری است از جانب خدا به انسانها عرضه کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند تا با عشق، علاقه، اختیار و با فهم کامل و دقیق آن‌را بپذیرند و به مقتضای آن عمل کنند. هیچ عاقل منصفی در صداقت آنان تردیدی ندارد. با توجه به مسائلی از این دست، تردیدی نیست که انسان نمی‌تواند در ارتباط با اصل دین بی تفاوت مانده و بدون تأمل و تدبیر از کنار آن عبور کند. آنچه به چنین ضرورتی حکم می‌کند، عقل انسان و منشأ آن نیز، فطرت و ندای درونی و باطنی انسان است.

درباره اصل دین معرفت لازم است، تقلید کافی نیست

طبعاً هر کسی نمی‌تواند به تنهایی در همه موضوعها آگاهی و اطلاعات لازم را داشته باشد. لذا اگر انسان نسبت به موضوعی آگاهی کافی نداشته باشد و نسبت به آن عالم نبوده، بلکه جاهل باشد، در چنین حالتی معقول‌ترین گزینه، مراجعه به شخص عالم و تبعیت از علم و اطلاعات اوست. به این ترتیب «تقلید معقول» عبارت است از اتباع و پیروی فرد غیرعالم یا کم اطلاع، از علم شخص عالم و آگاه. این نوع تقلید، نه تنها نامطلوب و مذموم نیست، بلکه اساساً رجوع انسان ناآگاه به آگاه، شیوه‌ای است که هم عقلانی است و هم عقلائی؛ همان‌گونه که در هر یک از رشته‌های علوم بشری هم کسانی که عالم نیستند و در آن رشته آگاهی لازم را ندارند به افراد مطلع مراجعه می‌کنند و در مسیر زندگی خویش از علم و اطلاعات آنان تبعیت می‌کنند. طبیعی است که انسان خردمند به کسی مراجعه می‌کند که اولاً عالم باشد و ثانیاً مطمئن و قابل اعتماد نیز باشد. این امری عاقلانه و روشی پسندیده در میان همه انبای بشر و تمام ملل، نحل و صاحبان عقاید است. طبعاً اگر نکته‌های گفته شده در تقلید رعایت نشود و انسان بدون تحقیق و بررسی لازم، به هر کسی مراجعه کرده و خود را تابع و پیرو او معرفی کند، این تقلید امری مذموم و ناپسند تلقی بوده و نزد عقلا هم مردود است. شاید آنچه که از آن به تقلید کورکورانه تعبیر می‌شود اشاره به همین قسم از تقلید باشد. بنابراین پیروی فرد ناآگاه از فرد آگاه، امری عقلائی و پسندیده شناخته می‌شود؛ کما اینکه تقلید از فرد غیرمتخصص، ناآگاه و نامطمئن هم امری است که عقلاً مذموم بوده و شرعاً نیز ممنوع و حرام شناخته شده است.

اما در نقطه مقابل این نوع تقلید، «معرفت» قرار می‌گیرد. هنگامی که معرفت به وجود آمد و انسان درباره موضوعی آگاهی لازم را کسب کرد و از علم لازم درباره آن برخوردار شد، طبعاً در این صورت اگر آن فرد در آن مورد اظهار نظر کند و برای نظر خویش دلیل مناسبی هم داشته باشد و خودش هم طبق همان معرفت و آگاهی عمل کند، در حقیقت از علم خود تبعیت کرده، نه از چیز دیگر. پس آنچه مهم است و نسبت به آن تشویق هم شده اینست که انسان راهی را که در آن قدم می‌گذارد و مسیری را که طی می‌کند، باید بشناسد و بر پایه شناخت به راهش ادامه دهد؛ اگر هم خودش نمی‌شناسد از افراد دانا و دارای معرفت به آن مسیر سؤال کند و بعد وارد آن راه بشود. اگر خودش صاحب علم و معرفت است، طبق علم و معرفت خود عمل می‌کند و بنا بر آن به مسیر خویش ادامه می‌دهد و اگر چنین نیست بایستی به سراغ عالمی مطمئن برود. در این صورت تحقیق و بررسی را درباره آن عالم و راهنما و برای یافتن او آغاز می‌کند. همین که فرد مطمئن را یافت، به واسطه علم و معرفتش از او تبعیت می‌کند. اما اگر بدون تحقیق و بررسی از کسی اطاعت کند و او را راهنما قرار دهد، به خطا رفته و دچار تقلید کورکورانه می‌شود، که هم از ناحیه عقل مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و هم از ناحیه شرع بازخواست می‌شود.

اکنون بحث اینست که آیا درباره اصل دین و لزوم دیندار بودن انسان در مسیر زندگی جمعی و فردی نیز می‌توان تقلید کرد؟ آیا انسان می‌تواند درباره اصل دین بی تفاوت و بدون تحقیق بماند؟ آیا مواجهه انسان با اصل دین می‌تواند به گونه‌ای باشد که تحقیق و بررسی آن را بر عهده دیگران بگذارد و با تقلید از دیگران درباره دین رفتار کند، به نحوی که هر چه دیگران در باب پذیرش یا عدم پذیرش دین بگویند طبق نظر آنان عمل کند؟ تحقیق درباره اصل دین تقلیدی نیست و در این موضوع هر فردی باید خود اهل استدلال بوده و از درک خودش تبعیت کند. به عبارت دیگر اصل دین و لزوم دینداری، از مسائلی نیست که صرف نظرات دیگران، برای افراد کافی و لازم‌الاتباع باشد، بلکه هر انسانی به حکم عقل و قدرت انتخاب و گزینشی که خداوند به وی عطا فرموده و او را از فطرت و گرایشی درونی برای حل این معما برخوردار کرده است، موظف است خود، نوعی استدلال تام و منطقی برای این گزینه داشته باشد و از آن تبعیت کند.

در واقع آنچه که در ارتباط با اصل دین لازم است، معرفت و پیروی از دلیل است و تقلید به هر معنایی هم که اطلاق شود در این باره کافی نیست؛ اگرچه اصل تقلید در همه موارد و به طور مطلق، امری مردود و مذموم نیست بلکه در بعضی موارد لازم و عقلایی است، اما در پذیرش اصل دین و دینداری مردود است. آنچه عقل از انسان خواسته و آن را وظیفه و فرض می‌شمارد، تحقیق و بررسی برای رفع شبهه و تردید از راه استدلال است. البته استدلالی مانند آنچه امثال بوعلی و ملاصدرا انجام می‌داده‌اند، مورد نظر این نوشتار نیست، زیرا تمام افراد از حیث فکری در سطح این امامان تفکر و اندیشه نیستند. چیزی که مهم است، اینست که تقلید، اگر صرف پیروی به حساب آید و فردی که مورد پیروی قرار می‌گیرد، فاقد آن شرایط تخصصی و وثاقت و اطمینان لازم باشد

و مقلد هم بدون بررسی و تحقیق، تابع باشد، مطمئناً مردود بوده و قابل دفاع نیست. هم عقل که حجت باطنی است، با آن مخالف است و هم آورندگان شرایع که حجتهای بیرونی هستند، با آن به مخالفت برخاسته‌اند. حتی اگر تقلید بعد از تحقیق و بررسی انجام شود و فردی که از او تقلید می‌شود، از تخصص و وثاقت لازم نیز برخوردار باشد، ولی در عین حال، مقلد در اصل دین از او پیروی کند، یعنی در اصل مسئله گرایش به دین و دینداری، روی علم دیگری حساب باز کرده و با علم دیگری تدین خویش را تبیین و ترسیم کند، در این صورت، او اصل دینداری را که یک امر اعتقادی و قلبی است، روی علم و تخصص دیگری بنا کرده است و این قبول نیست، زیرا امور اعتقادی و باورهای قلبی، مقدمات و شرایط لازم و مناسب خود را می‌طلبند و با تقلید و صرف اتباع از علم دیگری، اعتقاد و باور قلبی فراهم نمی‌شود. به همین جهت در فن کلام به اثبات رسیده است که با صرف ادعا، پیامبری مدعی نبوت، پذیرفته نمی‌شود، بلکه باید از منظرهای گوناگون شرایطی را داشته باشد و پس از آنکه فرد آن شواهد و ادله را مشاهده کرد و آنها را مورد ارزیابی قرار داد، وقتی که اطمینان و یقین به حقیقت او پیدا کرد، آن وقت آن ادعا را می‌پذیرد. منظور از طرح این مطلب اینست که همان طور که در باب ایمان به نبوت و پیامبری، صرف ادعای مدعیان کفایت نمی‌کند و مادامی که مخاطبان، اطمینان و یقین به سخن ایشان حاصل نکرده و خودشان صاحب معرفت نشده باشند، اعتقاد قلبی فراهم نمی‌شود؛ اصل دین و دینداری و گرایش به دین نیز چنین است. برای روشن تر شدن مطلب مثالی دیگر می‌زنیم. مثلاً اصل لزوم مراجعه هر بیمار به پزشک؛ مطمئناً اگر کسی بیمار شود و احتیاج به پزشک پیدا کند باید به پزشک آگاه متخصص مراجعه کند و به دستور او نیز عمل کند. عمل کردن بیمار به دستور پزشک همان تقلید از او پزشک معالج است، ولی همان بیمار در اصل اینکه مریض برای معالجه باید به پزشک ماهر مراجعه کند، نیاز به مراجعه و پیروی از نظر کسی ندارد و در این اصل، مقلد نیست چون اصل آن قضیه امری فطری و درونی است.

بنابراین انسانی که به طور فطری اهل تحقیق و پرسشگر آفریده شده است، در سایه این امر فطری می‌کوشد به نیازهای درونی و باطنی خویش پاسخ داده و عوامل شک و تردید را با تحلیل و استدلال از بین ببرد و در حدّ توان علمی خود، اضطراب و هیجانهای روحی اش را به آرامش و طمأنینه دل تبدیل کند.

دین چیست؟

یکی از مسائل مطرح در ذهن بسیاری از انسانها، که در مطالب گذشته به بعضی از زوایای آن اشاره شده و به بعضی از سؤالات مطرح در این رابطه پاسخ داده شد، اینست که دین چیست؟ اگر دین درست تعریف شده و تصویری صحیح از آن ارائه شود، بسیاری از سؤالاتی که مطرح شده و یا ممکن است در آینده مطرح شود پاسخ مناسبی پیدا خواهند کرد.

گاهی دین با کسر دال به معنای جزا، پاداش و مجازات به کار برده می‌شود که احتمالاً دین در آیه 4 سوره حمد «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» به همین معنا به کار رفته است و در برخی از آیات قرآن کریم دین برابر با اسلام معرفی شده است.¹ در حالی که دین، با فتح دال، به معنای قرض و وام است و شاید دین و دین و مشتقات دیگر آن به معنای نوعی تعهد و التزام در برابر چیزی باشد که انسان به آن متعهد می‌شود. اگرچه برای دین معانی دیگری از قبیل کیش، وجدان، داوری، آیین و راه و روش²، نیز ذکر کرده‌اند. اما به اعتقاد ما هر یک از این معانی، یکی از مصادیق همان تعهدی است که به آن اشاره شد و در واقع آنها از باب ذکر مصداق است، نه اینکه هر یک از آنها معنای خاص و جداگانه‌ای برای این لفظ به شمار آیند. در اینجا از دین، معنایی مصطلح اراده می‌شود و منظور از آن مجموعه‌ای از معارف و شناختیهایی است که مربوط به مبدأ عالم و خود عالم، اوصاف و افعال خالق عالم، فرشتگان الهی، انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام و پایان عالم است و دیگر مسائل و موضوعاتی که در این حوزه قرار می‌گیرند، دستورالعملها، مقررات و احکامی هستند که در آنها رابطه انسان با خدا و دیگر موجودات عالم در ابعاد زندگی فردی و اجتماعی تبیین می‌شود. به عبارت دیگر، دین در این قرائت، ترکیبی از معارف و واقعیهایی است که انسان باید به آنها معرفت بیابد و درک درستی از آنها داشته باشد و پس از درک درست، آنها را بپذیرد و به دستورهای ایجابی و سلبی آنها عمل کند. در این تحلیل، دین از دو بخش «نظری» و «عملی» تشکیل می‌شود که انسان نسبت به بخش نظری باید علم و معرفت توأم با اعتقاد داشته باشد و پس از رسیدن به این باور، در بخش دوم (بخش عملی) به دستورها و احکام آن عمل کند. پس اگر گفته شود دین مجموعه‌ای است که نسبت به آن باید علم، معرفت و ایمان کسب کرد و بعد طبق آن عمل کرد، سخن گزافی نیست.

تقسیم اولیه دین (اصول و فروع)

به‌طور طبیعی هر مجموعه‌ای از اجزاء و عناصر گوناگون تشکیل می‌شود که با ترکیب و تألیفشان آن مجموعه را به وجود می‌آورند. بنابراین هر مجموعه و هر مرکبی دارای انواعی از تقسیم‌بندی است. قوانین دین هم از این موضوع مستثنی نبوده و طبعاً دارای انواع مختلفی از تقسیم‌بندی است؛ مانند عبادی و غیرعبادی، فردی و اجتماعی، مالی و غیرمالی و دهها تقسیم‌بندی دیگری که درباره دین مطرح است و یا ممکن است مطرح شود. یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندیها و شاید ابتدایی‌ترین آنها، همان است که در تحلیل ضرورت تحقیق درباره دین و تعریف آن گذشت و از آن به دست آمد. ادیان الهی دارای دو بخش اصلی است:

1. از جمله آیه 18 از سوره آل عمران.

2. فرهنگ فارسی معین.

الف: مسائل و موضوعاتی که درون دین مطرح است و به گونه‌ای است که انسان باید نسبت به آنها آگاهی و معرفت کسب کند و بعد همان آگاهی و معرفت را به باور، ایمان و یقین تبدیل کند. هدف و به عبارتی فلسفه وجودی این دسته از مسائل دینی، همان کسب آگاهی و معرفت درست به آنها و در نتیجه حصول باور، ایمان و ایقان به آنهاست.

ب: موضوعات و به عبارت بهتر دستوراتی که هر فرد دینداری باید به آنها توجه داشته و به آنها عمل کند. هدف از این دسته موضوعات هم در نتیجه عمل به آنهاست که به دست آمده و برای فرد عامل به آن دستورات حاصل خواهد شد.

آن دسته مسائل که در گروه الف قرار دارند و هدف از آنها، آگاهی و معرفت صحیح و سپس ایمان قلبی و اعتقاد درونی است، اصول دین نامیده می‌شوند. مانند اصل لزوم معرفت به خدا و اسماء و صفات اقدس او، و سائط فیض از ناحیه ذات مقدّس حضرت حق، نبوت، معاد، حتی امامت و عدل الهی که در این تقسیم‌بندی، در ردیف اصول دین واقع می‌شوند. در این تقسیم اصل در مقابل فرع قرار می‌گیرد و اینکه پیش از این گفته شد که در بخشی از مسائل اسلام، تقلید مجاز است، مربوط به فروع دین است، آن هم در حدی که از ضروریات و مسلمات دین به شمار نرود؛ وگرنه در اصول دین و در آن بخش از فروع که از مسلمات و ضروریات دین شناخته شده است، به هیچ وجهی تقلید جایز نیست. پس اگر اصول دین در مقایسه با فروع آن قرار گیرد، شامل همه مسائل مربوط به اثبات خدا، توحید با تمام اقسامش، نبوت عامّه و خاصه، امامت و خلافت حقّه اهل بیت محمد ﷺ، معاد و حیات مجدد انسان پس از مرگ و بازگشت او برای عرضه اعمال به پیشگاه خدای جهان و تعیین تکلیف نهایی بندگان، توسط ذات مقدّس حضرت حق در روز رستاخیز خواهد بود. اینها از جمله مسائلی هستند که ایمان و یقین در آنها لازم است و تقلید درباره آنها به هیچ وجهی درست نیست، ولی اگر اصول دین در مقایسه با اصول مذهب در نظر گرفته شود، فقط شامل سه اصل از اصول فوق خواهد بود، یعنی همان توحید، نبوت و معاد، ولی شامل عدل و امامت نخواهد بود چون عدل و امامت در این فرض جزء اصول دین به شمار نمی‌روند بلکه امامت از اصول و عدل از ضروریات مذهب است. در این تعریف اصول دین عبارت است از آن سلسله معارفی که در دعوت همه انبیاء مطرح بوده و مشترک میان تمامی آنهاست، بنابراین، سه اصل فوق علاوه بر اینکه در ردیف اصول در مقابل فروع قرار دارند، از اصول مشترکه مورد تأکید تمام انبیای الهی بوده و در هر دو اصطلاح و تعریف، از اصول دین به شمار می‌روند.

حجّت ظاهری و حجّت باطنی

برای حجّت معانی گوناگونی نقل کرده‌اند؛ اهل منطق از آن معنای خاصی اراده کرده‌اند و علمای اصول نیز معنای خاصی متناسب با اهدافشان از آن اراده کرده‌اند. حجّت در لسان کتاب و سنت معنایی دارد که در این رساله هم به همان معنا به کار رفته است و آن اینست که حجّت، برهان

و اقامه دلیل است؛ طوری که راه برای فرد مشخص شود و بهانه‌ای برای مخالفت و ترک اتیان عمل نداشته باشد. نوعی از اقامه دلیل از ناحیه کسی است بر کسی دیگر. حجّت به این معنا ممکن است به نفع فرد تمام شود و نیز ممکن است به ضرر او باشد. کما اینکه در گفتار خدای متعال در آیه کریمه «فَلَلَّ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»¹ نیز حجّت به همین معناست. بنابراین حجّت عبارت است از اینکه عملی که باید از فرد سرزند و یا ترک عملی که از فرد خواسته شده، مستند به امری باشد که سندیت آن مقبول و پذیرفته شده باشد. به همین خاطر اگر عمل با آن حجّت منطبق گردد و عامل نیز کوشش خود را برای یافتن آن حجّت و سند برای انجام وظیفه به کار برده باشد، آن عمل پذیرفته شده و استحقاق تشویق، ثواب و ارتقای مقام بنده در نزد خداوند متعال را دارد، در غیراین صورت با توییح، مذمت و تنزل مقام روبه‌رو خواهد شد. ملاک صحّت اعمال و بطلان آنها، مطابقت و عدم مطابقت اعمال با حجّت مقبول است و ملاک ثواب و عقاب و توییح و تشویق، بر اطاعت و عصیان و انقیاد و تمرد است. هر جا اطاعت و انقیاد صدق کند، استحقاق ثواب وجود دارد و هر جا هم عصیان و تمردی باشد، زهینة عقاب فراهم می‌شود.

در فرهنگ دینی ما انسانها دو نوع حجّت در اختیار داریم: حجّت باطنی و حجّت ظاهری؛ به تعبیر دیگر حجّت یا درونی است یا بیرونی. حجّت باطنی و درونی همان عقل آدمی است که خداوند در درون هر انسانی قرار داده و او را به آن مجهز فرموده است و انسان به وسیله آن می‌تواند خوبی‌ها و بدیها، زشتیها و زیباییها و خیر و شر را از هم تشخیص دهد و درک کند و با درک و فهم درباره آنها تصمیم بگیرد. اما حجّت ظاهری و بیرونی، رسولان خداوند و پیامبران الهی هستند که در طول تاریخ و مقاطع مختلف، هدایتها و راهنماییهای لازم را در اختیار بشر قرار داده‌اند. اینکه قلمرو این دو حجت تا کجاست و یا کدام یک قلمرو گسترده‌تری دارد مورد بحث این رساله نیست، آنچه در اینجا مهم است اینست که یادآوری شود انسان دارای دو حجّت است و همان‌گونه که از گفتار امام موسی بن جعفر علیه السلام به روشنی استفاده می‌شود²، انسان هیچ‌گاه بدون حجّت، همراه و هدایت‌گر نبوده است و بشر نمی‌تواند مدّعی شود که راه فهم حق بر او بسته بوده است و نتوانسته مخالفان حق را بشناسد و به سبب عدم شناخت حق و باطل بوده که راه باطل را پیموده است. این ادعاها مورد قبول حق نیست؛ راههای شناخت حق و باطل، به صورت بشری و الهی در اختیار بشر بوده و ابزار ادراک آنها، ولو به‌طور نسبی، در حدّ قابل قبولی در اختیار انسانها قرار داده شده است. این دو حجّت برای تکامل و هدایت بشر توأم و مکمل یکدیگرند و تضاد و تناقضی میان آنها نیست.

1. یعنی: پس حجّت از ناحیه خداوند [بر بندگانش] رسیده است (انعام: 149).

2. بحارالانوار، ج 1، ص 137، کتاب العقل والجهل، ح 30.

جهل قصوری و جهل تقصیری

جهل از اوصافی است که در علم اخلاق از آن به رذیله و گاهی حتی أم‌الرزایل تعبیر شده است و در برابر علم قرار دارد. اگر جهل أم‌الرزایل باشد، طبعاً علم که در مقابل اوست اشرف اوصاف آدمی و أم‌الفضائل خواهد بود. در شرافت علم همین مقدار بس است که حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام، جایگاه بلند خلافت الهی را به دست نیاورد، مگر آنکه به مقام والای علم به اسماء رسید و با علم به اسماء به صورت عام، به عنوان خلیفه خدا در زمین معرفی شد و آن مأموریت بزرگ را به عهده گرفت. در زشتی رذیله جهل هم همین بس که جاهل‌ترین انسان‌های عالم از انتساب به جهل تبرّی جسته و حاضر به اتّصاف به این صفت نیستند. خدای عالم، همان‌طور که در این آیه کریمه می‌فرماید انسان را جاهل و فاقد علم خلق کرده و سپس ابزار تحصیل علم و رفع جهل را در اختیار او قرار داده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»¹. او از انسان خواسته با استفاده مناسب از آنها بکوشد تا جهل را از خود دور سازد. توجه انسان به جهل و ناآگاهی خویش، اولین جرقه حرکت علمی و سیر معرفتی انسان به شمار می‌رود. در این صورت با علم به جهل خود و یا شک در این باره و توجهی که به این شک دارد، اگر وارد جستجو شده و تحقیق را آغاز کند و از طرق گوناگون برای کسب علم و آگاهی حرکت کند، در رفع جهل و شک، توفیق می‌یابد و در صف عالمان صالح و یا متعلمان و جویندگان راه حقیقت قرار خواهد گرفت، ولی اگر از ابزار موجود به نحو مطلوب استفاده نکند و در رفع جهل و شک تلاش کافی نکند و در حقیقت در این حرکت علمی با اینکه شرایط برای رفع جهل فراهم بوده و می‌توانسته جهل خویش را مرتفع سازد، کوتاهی کند و در همان حالت ناآگاهی و جهل باقی بماند، «جاهل مقصر» است. او اگرچه جاهل است و اعمالش از جهلش سرچشمه گرفته، ولی چون در تمهید مقدمات رفع جهل، از خود کوتاهی نشان داده، در اکثر موارد در صورتی که به موارد خلاف دستورات الهی وارد شود، مستحق عقوبت دنیوی و مؤاخذه اخروی خواهد بود. چه‌بسا اگر زمینه‌ای برای رفع شک و تردید فراهم می‌شد، برای رفع آن اقدام می‌کرد. اما اگر زمینه‌ای هم برای توجه او به جهل و تردیدش فراهم نشود، اگرچه وی جاهل باقی می‌ماند، ولی چون در رفع آن کوتاهی نکرده و بقای جهلش هم معلول کوتاهی و تقصیر او نبوده، بلکه شرایط و زمینه رفع آن فراهم نشده است، این نوع جهل را «جهل قصوری» و جاهل را جاهل قاصر می‌نامند. از نظر فقهی کسی که جاهل مقصر است و در رفع جهل خود کوتاهی کرده

1. یعنی: خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد [در حالی که] چیزی نمی‌دانستید و برای شما [قوه] شنوایی و دیدن و دل قرار داد تا شاید [آنها را] به کار گیرید و با استفاده درست، خدای را [سپاسگذار باشید (نحل: 78)].

است، با کسی که با علم، عمد و توجه کاری را انجام می‌دهد، تفاوتی ندارد مگر دو مورد خاص که در فقه مطرح شده و علاقه‌مندان می‌توانند به منابع مربوط به این بحث و در همین رساله به مسائل نماز در ارتباط با قصر و اتمام و یا جهر و اخفات نماز مراجعه کنند.

اصول دین در مقایسه با فروع آن

همان طور که قبلاً یادآوری کردیم اصول دین گاهی در مقایسه با اصول مذهب و گاهی در مقایسه با فروع دین قرار دارند. در این رساله منظور از آن، اصولی است که در مقایسه با فروع دین طرح می‌شود. لذا اصول دین به این معنا پنج قسم است:

1- توحید، 2- عدل، 3- نبوت، 4- امامت، 5- معاد، که به طور فشرده درباره هر یک از آنها توضیحاتی داده می‌شود. قبل از ورود به بیان فشرده و اجمالی موارد فوق، ابتدا لازم است مطلبی درباره اصل اثبات صانع و آفریدگار جهان بیان شود.

در اینجا ممکن است پرسیده شود توحید یگانگی خداست و یگانه دانستن آن ذات اقدس، در مرحله بعد از اثبات وجود اوست. پس ابتدا باید وجود خدا را اثبات کرد و بعد از آن به یگانگی و وحدت آن ذات مقدس پرداخت. حال چگونه است که اصول دین از توحید شروع شده و از اصل اثبات صانع شروع نشده است؟ که در این صورت باید از پنج اصل بیشتر می‌شد؟

پاسخ اینست که درست است که ابتدا باید از اثبات صانع آغاز کرد و سپس وارد مباحث توحید، اسمای الهی و صفات ربوبی شد؛ اما موضوعی که باید مورد توجه پژوهشگر این مبحث قرار گیرد، اینست که اصل معرفت به وجود باری تعالی و ایمانی که از پی آن می‌آید نیازمند اثبات نیست. اگر برهانی برای اثبات صانع اقامه می‌شود بیشتر برای توجه دادن، تنبیه بخشیدن و رفع شبهاتی است که گاه برای عده‌ای به علل گوناگون به وجود می‌آید. به عبارت دیگر در منطق اسلام اصل معرفت، امری فطری و در درون انسان است یعنی معرفت پیدا کردن به خدا چیزی مانند معرفت طفل است به مادر و پستان او. کودک به سبب برهان عقلی و استدلال منطقی به معرفت مادر و دوست داشتن او نرسیده است، بلکه این چنین خلق شده و اصلاً با این گرایش به دنیا آمده است. اگر به طور طبیعی عوامل بازدارنده وجود نداشته باشد و محیط گرایش به معرفت خداوند و ظهور این امر فطری برای انسان مساعد گردد و عوامل انحرافی بر سر راه بشر ایجاد نشود و یا انسان بتواند بر عوامل گمراهی غلبه کند، به طور طبیعی انسان به سوی خداوند گرایش پیدا خواهد کرد و اگر در زندگی مواردی از دور شدن انسان از فطرت خویش دیده می‌شود، به این دلیل است که عوامل انحرافی و بازدارنده دست‌به‌دست هم داده و او را در مسیر غیرطبیعی قرار داده‌اند. لذا در قرآن کریم وقتی که اصل وجود ذات مقدس حضرت حق را مطرح می‌فرماید، به صورت استفهام انکاری می‌فرماید: «قَالَتُ

رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»¹.

در منطق قرآن اصل وجود ذات مقدس حضرت حق جای تردید ندارد و انسان اگر بخواهد توجه تفصیلی پیدا کند باید موانع معرفت را از خود دور سازد و به تعبیر عرفانی، باید حجابها را از میان بردارد تا آن حقیقت خود را ظاهر کند. اگر بیانی برای اثبات صانع آورده می‌شود به عنوان استدلال برای اثبات صانع عالم، از باب رفع غفلت و توجه تفصیلی است که یکی از آنها در اینجا آورده می‌شود. آن اینست که انسان با اندکی تأمل و توجه به خود و پیرامون خود، از جانداران، گیاهان، کوه‌ها، صحراها، زمین، دریا، خورشید، ستارگان و دیگر آفریده‌ها به روشنی درمی‌یابد که عقل مدبری در کار است که این جهان و عالم هستی را با نظامی هماهنگ و شگفت‌انگیز آفریده است. اگر چنین نباشد لازم می‌آید همه این عالم با این نظم و سازمان، به‌طور تصادفی و بدون علت وجود دهنده، موجود شده باشند. در صورتی که هیچ عاقلی تحقق یک شیء را به‌طور تصادفی و بدون علت، جایز و ممکن نمی‌شمارد و گرنه ترجیح بلامرجح لازم می‌آید و این محال است. به عبارت دیگر اگر این عالم با این نظام و سازمان و توازن و هماهنگی، هماهنگ کننده مدبر و صانع حکیم و علیمی نداشته باشد، لازم می‌آید یا به صورت تصادف و ترجیح بلامرجح به وجود آمده باشد که به وجود آمدن خود به خود محال است و یا لازم می‌آید که همه عالم، واجب‌الوجود باشد که آن هم محال است. پس عالم، عقل مدبر و حاکم قدیر و علیم دارد که با قدرت و علم و اراده‌اش از روی حکمت عالم را با این اتقان به وجود آورده است.

توحید و اقسام آن

توحید یعنی یگانه دانستن خدای عالم و قائل نبودن شریک برای او در ذات، صفات، افعال، قانون‌گذاری و ولایت. این توحید به دو بخش کلی منقسم می‌گردد: نظری و عملی. توحید نظری یعنی یگانه دانستن خدای عالم، که این بخش از حیث اندیشه و فکر و بینش توحیدی داشتن معنا می‌شود. توحید عملی هم یعنی موحد شدن و اعتراف کرداری و عملی به یگانگی او. این قسم از توحید دارای اقسام زیر است:

الف - توحید در ذات: یعنی، جهان با همه گستردگی و با همه تنوع و تعدد، به یک مبدأ، صانع، خدا، آفریدگار و موجد، مرتبط و منتسب می‌شود که واجب‌الوجود است. در برابر توحید در ذات شرک در ذات قرار می‌گیرد. در علم عقاید، در برابر توحید ذاتی، ثنویت قرار می‌گیرد. نتیجه توحید ذاتی اینست که در نظام هستی یک واجب‌الوجود موجود است و مابقی هر چه هست

1. یعنی: فرستادگان [خداوند] به آنان فرمودند آیا جای شک و تردید در خدای عالم وجود دارد یا اینکه او آفریدگار آسمانها و زمین است (ابراهیم: 10).

ممکن الوجود، مخلوق و مصنوع او هستند.

ب- توحید در صفات: دومین قسم از اقسام توحید نظری، توحید در صفات است. یعنی همان‌طور که خدای عالم ذاتاً یگانه است و همتایی ندارد، در صفات هم یگانه بوده و بی‌همتاست. صفات ممکنات و مخلوقات، عارض بر آنهاست، اما صفات خداوند چنین نیست. علم، حیات، قدرت و دیگر صفات کمالی او، عین ذاتش بوده و عارض بر او نیست. او در عین اینکه وجودش واجب است و عدم در آن جایی ندارد، علم و دیگر صفات کمالی‌اش چون حیات و قدرت او نیز عین ذات اوست و نفی آنها از ذات حضرت حق به هیچ‌وجه ممکن نیست. لذا عالم، قادر و حی بودن خدای عالم، مانند عالم، قادر و حی بودن، آدمیان نیست. چون رابطه این اوصاف با موضوعها و موصوفه‌های ذکر شده، رابطه عارضی و امکانی است؛ نه اینکه رابطه، رابطه بالذات و وجوب باشد. پس خدای عالم تمامی صفات کمال را ذاتاً داراست و این اوصاف عین ذات حضرت حق است و از این نظر یگانه و «أَجْدَى الذَّاتِ وَالْأَوْصَافِ» است. در برابر توحید صفاتی شرک در صفات قرار دارد و آن خالی دانستن ذات خداوند از صفات کمال بوده و صفات کمال را برای ذات حضرت حق امری عارضی و غیرذاتی دانستن است. در میان شیعه کسی را که به صورت رسمی و علنی قائل بر عارض بودن صفات خدا بر ذات او باشد سراغ نداریم و لیکن در میان علما و متکلمان اهل سنت، اشاعره بر این عقیده بودند و موضوع قدمای هشت‌گانه هم از همین دیدگاه سرچشمه می‌گیرد.

ج- توحید افعالی: سومین قسم از اقسام توحید، توحید افعالی خداوند است. مقصود از آن این نیست که فاعلیت غیرخدا به‌طور مطلق نفی شود و فاعلیت منحصرأ بر خدای جهان اطلاق گردد، بلکه منظور اینست که فاعل یا مستقل است و یا غیرمستقل. فاعل مستقل آنست که در ایجاد فعل و تحقق فاعلیت، احتیاجی به غیر نداشته باشد و هر فعلی را که بخواهد ایجاد کند. قدرت ایجادش را دارد و هیچ‌گونه نیازی به غیر از خود ندارد. به تعبیر حضرت علی علیه السلام: «فَاعِلٌ لَّا بِمَعْنَى الْحَرَكَةِ وَالْأَلَّةِ»¹. اما فاعل غیرمستقل، فاعلی است که فعل آن در تحقق تنها به فاعلش انتساب پیدا نمی‌کند بلکه به مجموعه‌ای از خود فاعل، حرکت کردن او و ابزار و آلاتی که فاعل برای ایجاد فعل از آنها استفاده می‌کند، منتسب می‌شود. فاعل غیرمستقل در ایجاد فعل و تحقق آن در عالم خارج، احتیاج به حرکت و ابزار و ادواتی دارد تا آن فعل را در خارج تحقق بخشد؛ بنابراین خدای عالم در فعل و فاعلیت نیز یگانه است و در فعل و فاعلیت، هیچ نیازی به غیر خود نداشته و فاعل بالاستقلال است. لازمه توحید افعالی نفی فاعلیت غیرخدا نیست، بلکه لازمه آن نفی استقلال غیرخدا در فاعلیت است.

1. یعنی: خدای عالم، فاعلی است که احتیاج به حرکت کردن و ابزار ندارد (نهج البلاغه، صبحی صالح، خ 1، ص 40).

در برابر توحید در افعال، شرک در افعال قرار می‌گیرد. اگر کسی معتقد باشد که غیر از خدا نیز موجودی هست که در فاعلیت استقلال داشته و نیازی به غیر خود ندارد، از توحید افعالی فاصله گرفته و وارد حیطة شرک در افعال شده است. اختلاف میان کسانی که اعتقاد به جبر و یا تفویض دارند و طرفداران امرئین‌الامرین با این توحید مرتبط است. نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه امرئین‌الامرین صحیح است. اختلاف این سه گروه (طرفداران جبر، تفویض و امرئین‌الامرین) در مطلق افعال نیست بلکه در افعال مربوط به حوزه انسان است. آن هم نه در همه آنها، بلکه در آن افعالی که مربوط به اراده انسان است و علم انسان در تحقق آن فعل به نوعی دخالت دارد و مؤثر است کسانی که به جبر اعتقاد دارند، برآنند که این قسم از افعال نیز مربوط به خداست و خدای عالم فاعل آنها بوده و انسان و علم او هیچ‌گونه دخالت و تأثیری در آن ندارند. در واقع نتیجه سخن آنها اینست که فاعلیت منحصرأز آن خداست و غیر از او فاعلی نیست و اعتقاد به تأثیر غیرخدا در هر فعلی باطل است. اما گروه دوم معتقدند افعالی که در حوزه دخالت انسان قرار دارند و علم و ادراک وی در وجود و تحقق آنها مؤثر است، به گونه‌ای هستند که انسان نسبت به آنها فاعل مستقل است و غیر از انسان، حتی ذات مقدس حضرت حق درباره این نوع افعال که در حوزه تأثیر و ایجاد انسان قرار دارند، نقشی ندارد. در حقیقت مثل اینکه نوعی تفویض و خودمختاری به انسان داده شده است. در این دیدگاه در واقع دو فاعل بالاستقلال وجود دارد: یکی خدای عالم که در حوزه‌ای گسترده‌تر و وسیع‌تر عملیات خویش را انجام می‌دهد و دومی انسان که در حوزه خاصی که مربوط به اوست از استقلال برخوردار است. اما گروه سوم که پیروان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله هستند و معارف و عقاید خود را از این مکتب آموخته‌اند، بر این عقیده هستند که:

اولاً فاعلیت در انحصار ذات مقدس حضرت حق نیست و همان طور که اطلاق فاعل بر خداوند صحیح است بر غیر او نیز صحیح است و اگر کسی غیر خدا را هم فاعل بداند، نه منطقاً و نه شرعاً منعی ندارد و از مرز توحید خارج نشده است.

ثانیاً فاعلیت را هم بر دو قسم می‌دانند: 1- فاعلیت مستقل: فاعلیتی است که در اعمالش هیچ نیازی به غیر خود ندارد و از ابزار و آلات کمک نمی‌گیرد بلکه خالق و آفریده خود ابزار و آلات نیز است و به نام فاعل بالاستقلال نامیده می‌شود که این نوع فاعلیت در انحصار خداست. 2- فاعلیت غیرمستقل: آنست که در فاعلیت خود نیاز به ابزار و آلات دارد و این نوع فاعلیت اگر به غیر خدا هم اطلاق شود صحیح است.

ثالثاً رابطه انسان با خدای عالم، رابطه عرضی و در مقابل هم نیست، بلکه رابطه‌ای طولی است. لذا افعالی که در حوزه اراده انسان به وقوع می‌پیوندند هم با انسان رابطه دارد و هم با خدا. در واقع خدای عالم افعال آدمی را از طریق اراده و خواست خود آدمی می‌خواهد. یعنی اگر انسان نخواهد خدا هم نمی‌خواهد. بنابراین افعال ارادی انسان در عین اینکه به خود انسان نسبت داده شده است به خدای عالم هم منسوب است. پس کارهای ارادی انسان هم کار انسان است و هم کار خدای انسان.

د- توحید در عبادت: عبادت را نوعی پرستش و کرنش در برابر عظمت حضرت حق تفسیر می‌کنند و اشکال گوناگون امور عبادی از قبیل روزه، نماز، رکوع، سجود و امثال اینها از نمادهای آن به شمار می‌روند. در نظام اعتقادی توحیدی، عبادت و تمامی مظاهر آن در انحصار خداست و او یگانه معبودی است که همه باید در برابرش خاضعانه سر تسلیم فرود آورند. این نوع توحید و نوع دیگری که بعد از این خواهد آمد، از قبیل توحید عملی است.

در اقسام سه‌گانه توحید که گفته شد، سروکار انسان با تفکر و اندیشه است. در واقع در آن اقسام سه‌گانه، فکر، عقل و اندیشه بشری به درجه بالایی از فهم و تعقل رسیده و حقیقتی بلندمرتبه و عالی را درک می‌کند و به وجودش اذعان و باور پیدا می‌کند، ولی در این قسم انسان در عمل وارد توحید شده و آن فکر را در عمل نشان می‌دهد و با تمرینها، ریاضتها و مجاهدتها به آن رسیده، موحد شده و به یگانگی نایل می‌شود.

ه- توحید ولایتی: اگر گستره توحید در عبادت را تمامی زوایای رابطه انسان با خدا و بندگان خدا بدانیم و خدای عالم را یگانه معبود بشناسیم و از طرف دیگر او را ولی و صاحب اختیار تام و مالک علی‌الإطلاق و قانون‌گذار و مشرّع بدانیم و در اعمال و رفتار فردی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی خود، ملاک و ضابطه را فرمان الهی و جلب رضای او بدانیم و در این معنا تأکید و اصرار ورزیم، آن موقع به توحید عبادتی و ولایتی دست یافته‌ایم. البته توحید درجاتی دارد و انسانها با مجاهدت، تقوا و اخلاص، به مدارج بالاتری دست می‌یابند و هرچه تلاش، تقوا و اخلاص، کمتر و ضعیف‌تر باشد، توحید نیز ضعیف‌تر خواهد بود.

دلیل و برهان توحید

برای اثبات اقسام سه‌گانه توحید نظری، استدلالهای زیادی وجود دارد که در این مقدمه مجال پرداختن به همه آنها نیست، بلکه به‌طور فشرده و با عباراتی ساده و غیر پیچیده به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. استدلال ما برای اثبات اقسام سه‌گانه توحید نظری چنین است:

اگر ذات مقدس حضرت حق، توحید ذاتی نداشته باشد و دارای شرک ذاتی باشد، یعنی دو واجب‌الوجود موجود باشند و یا ذات مقدس حضرت حق توحید صفاتی نداشته باشد (شرک ذاتی) و یا اوصاف او، عین ذاتش نبوده، بلکه عارض بر ذاتش باشند (شرک صفاتی) و یا اینکه او فاعل بالاستقلال نباشد (شرک افعالی)، در همه این حالات لازم می‌آید که یا واجب‌الوجود مرکب باشد و در این صورت هر امر مرکبی محتاج به اجزای خودش است و واجب‌الوجود، نمی‌تواند محتاج باشد و یا اینکه ذات واجب محتاج می‌شود برای کمال ذات از غیر خود استمداد کند و به مدد غیر خودش کمال یابد و همچنین لازم می‌آید ذات حضرت حق در انجام فعل و ایجاد موجودات هم نیازمند به غیر خود باشد. چنین موجودی چگونه می‌تواند مبدأ هستی و پدیدآورنده کل وجود و آفریدگار عالم باشد؟ پس او از حیث اصل وجود، وجوب وجود، صفات متعلق به وجود و از

حیث فاعلیت و فیاضیت وجود، یگانه است.

اما در اینکه او یگانه معبود است و شرک در مقام عبادت و تقنین و ولایت در خدا راه ندارد و انسان تنها در برابر او باید سر تسلیم فرود آورد و تنها او را پرستش کند و او را ولی مطلق و مشرع اصلی بشناسد، آیات و روایات زیادی وجود دارد که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

- 1- «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»¹.
- 2- «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»².
- 3- «هَذَا لَكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا»³.

4- «وَمَا آتَيْنَاكَ الرَّسُولَ فَخْذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»⁴. مطابق نصوص قرآنی همه اختیارات به طور بالذات و حقیقی از آن خداست و لذا هم باید از او انتظار پاداش داشت و هم ولایت را از آن او دانست. چون او ولی مطلق است و توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هر چیزی که برای کمال بشر لازم بوده در قالب عبارات قرآنی به صورت وحی فرستاده و از بندگان خود خواسته است اوامر او را اطاعت کنند و از کارهای زشت و ممنوع اجتناب ورزند. بندگان خدا به حکم اینکه سخنان پیامبر عیناً همان سخنان خداست باید اوامر پیامبر را اوامر خدا و نواهی او را نواهی حضرت حق بدانند. بنابراین از طریق براهین محکم عقلی، به اثبات می‌رسد که در اصل واجب‌الوجود و صانع عالم، تعدد و شرک امکان ندارد و گرنه لازم می‌آید که هر دو ممکن‌الوجود باشند نه واجب‌الوجود. همچنین اگر در آسمان و زمین، خدایان دیگری جز ذات مقدس حضرت حق وجود می‌داشتند همگی واجب می‌شدند و نسبت همه موجودات دیگر به آنها و نسبت آنان به دیگر موجودات یکسان می‌شد. هیچ‌گونه ترجیحی نسبت به یکدیگر نداشتند، هر موجودی یا با اراده همه آنها تحقق می‌یافت که در این صورت توارد دو یا چند علت تامه بر سر معلول واحد لازم می‌آمد و چنین چیزی محال بود و یا آنکه با اراده یکی از آنها به وجود می‌آمد و

1. یعنی: و به تحقیق در هر امتی رسولی مبعوث کردیم و به میان آنها فرستادیم که به آنان بگویند خدای را پرستید و از طاغوت دور شوید (نحل: 36).

2. یعنی: بگو غیر از این نیست که من هم بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌شود، جز این نیست که خدای شما خدای یکتاست، پس کسی که امید و رجای واثق به ملاقات پروردگارش دارد باید کار شایسته و عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگار عالم کسی را شریک او قرار ندهد (کهف: 110).

3. یعنی: آنجا ولایت و حکم‌فرمایی منحصرأ از آن خداست که به حق فرمان دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم به هر کس بخواهد عطا کند (کهف: 44).

4. یعنی: هر چیزی که پیامبر خدا [چه از غنیمت و یا غیر غنیمت] در اختیار شما قرار داد بپذیرید و به آن خشنود باشید و هر چیزی که شما را از آن نهی کرد و ممنوع دانست از آن، اجتناب کنید و تقوای خدا را پیشه کنید چون خداوند عالم دارای عقوبت سخت است (حشر: 7).

اراده دیگری در آن تأثیر نداشت که اگر هر دو یکسان بودند، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آمد و یا مثلاً آنکه نقشی ندارد واجب‌الوجود نباشد که خلاف فرض است و نیز از طریق براهین متقن عقلی به اثبات می‌رسد که او اگر واجب‌الوجود است، واجب‌العلم و واجب‌القدره نیز بوده و تمام صفات کمالیه را داراست. پس اوصاف او عین ذات اوست، چون اگر اوصاف او عین ذات او نبود، لازم می‌آمد که ذات اقدسش خالی از اوصاف کمالی باشد و در این صورت چنین موجودی نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد و نیز اگر در فعل، اعمال و کارهایش مستقل نبوده و مثلاً محتاج به کارگیری ابزار و آلات باشد، چنین موجودی ممکن‌الوجود خواهد بود و نه واجب‌الوجود. پس این جهان خدایی دارد یگانه، دانا، توانا و حکیم که اصل هستی و بقای آن و گردش جهان از اوست و هیچ موجودی از حیطه قدرت او خارج نیست. هیچ موجودی را بیهوده و عبث نیافریده و رحمان، رحیم، بخشنده و حلیم است. آفریدگاری که از هر جهت بی‌همتا و بی‌مانند است. نامحدود است و هیچ وصفی که نشانه فقدان و نقصان کمال باشد، در او راه ندارد. جسم و ماده هم نیست و هستی‌اش از آن خودش بوده و از دیگری نیست. به همه چیز و همه کس و به اعمال آنها آگاه است. با آنکه مکان، او را مشغول نمی‌کند، همه‌جا هست و بر همه اشیاء محیط است. گذشته، حال، آینده و دور و نزدیک برایش یکسان است. بدون چشم می‌بیند و بدون گوش می‌شنود و بدون نیاز به هیچ عضو دیگری فعال ما یشاء است. فاعل است اما بدون احتیاج به حرکت یا ابزار و آلت. همیشه بوده و خواهد بود. لذا تنها باید او را بندگی کرد و تنها او را پرستید و نباید در مقام پرستش برای او شریکی قائل شد. باید تنها او را مسجود و معبود دانست و از غیر او در مقام بندگی تبری جست؛ تنها از دستورات او اطاعت کرد و صاحب اختیار و صاحب ولایتی غیر از او نباید شناخت. هم در قرآن کریم و هم در روایات آیات زیادی در این مقوله وجود دارد. در اینجا به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود:

1- فَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» قَالَ: «السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» وَقَالَ: «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِنُفْرَغَ قُلُوبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»¹.

توجه به متن این حدیث شریف نشان می‌دهد که وقتی انسان صاحب قلب سلیم باشد و درون خویش را از شک و شرک، پاک و منزّه کند، در این صورت اعمالی که انجام می‌دهد، اطاعت

1. یعنی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که در ذیل کلام خدای تعالی (به جز کسانی که به آنها قلب سلیم اعطا شده است) فرمود: «قلب سلیم قلبی است که پروردگارش را در حالی ملاقات کند که احدی جز او در درون آن نباشد» و نیز می‌فرمود: «هر قلبی که در آن شک یا شرکی باشد ساقط می‌شود و همانا خداوند، زهد در دنیا را اراده فرمود و [از زاهدان] طلب کرد تا قلبهایشان برای آخرت خالی و آماده گردد». (بحار الانوار، ج 67، ص 239، کتاب الایمان و الکفر، باب الاخلاص، ح 7)

خداست و آن وقت است که عبادت درست و واقعی انجام داده است. تنها اعمالی که از قلب سلیم نشأت بگیرد، پذیرفته می‌شود. لذا عمل آمیخته با شک و شرک از قلب سلیم صادر نمی‌شود و مقبول نیز نخواهد بود.

2- وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي تِلْكَ النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوْدَاءُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوْدَاءَ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ فَإِذَا غُطِّيَ الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»¹.

در این مقوله احادیث زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تردید در لزوم رعایت توحید در مقام عبادت و تسبیح و رعایت اخلاص در آن، هیچ جایگاهی ندارد و روا نیست. بنابراین انسان موحد کسی است که از حیث فکری و بینشی، به خدای یگانه، علیم، قدیر، حکیم علی‌الاطلاق و فاعل بال‌استقلال ایمان آورد. فقط در برابر آن ذات اقدس به عبادت و بندگی پردازد. او را صاحب اصلی شریعت و ولی مطلق خویش بداند و از اوامر و فرامین او اطاعت کرده و از شرک، شک و تردیدها و دغدغه‌ها خود را خالی و خالص گرداند.

عدل

دومین اصل از اصول اعتقادات، عقیده به عدل خداوند است که یکی از اصول مذهب شیعه است. دلیل اینکه اعتقاد به عدل از اصول و ریشه‌های دین قرار داده شده، دو مورد است:

1- در سایر مسائل الهیات و معارف اگر شبهات و اشکالاتی هر چند دشوار به نظر برسد، اما با وجود این چون از قلمرو افکار عامه بیرون است، هم اشکالات و هم جوابها در سطوحی بالاتر از درک مردم مطرح می‌شود و هیچ‌گاه به میان مردم نمی‌رود. در نتیجه در عمل مشکلی به نظر نمی‌رسد. اما شبهات و اشکالات مربوط به عدل، از جمله مسائلی است که مردم با آن مواجه هستند. هم یک فیلسوف و هم روستایی با معلومات ناچیز خود، هر دو به نحوی به آن می‌اندیشند و از این نظر، عدالت موقعیت بی‌ظنری دارد.

2- اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است که هر چیزی را باید با آن انطباق داد. عدالت در سلسله

1. یعنی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که فرمود: «در قلب هر بنده‌ای نقطه‌ای سفید وجود دارد؛ هنگامی که مرتکب گناهی شود در آن نقطه سفید، نقطه سیاهی به وجود می‌آید. اگر توبه کرد آن سیاهی پاک و زوده می‌شود و اگر به ارتکاب گناهان ادامه دهد آن سیاهی گسترش پیدا می‌کند تا آن سفیدی را فرا بگیرد. چون آنرا پوشانید و احاطه کرد، دیگر صاحب آن قلب هرگز به سوی خیر و نیکی باز نمی‌گردد و این سخن خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ است که فرمود: نه چنین است، بلکه آنچه کرده‌اند بر قلبهایشان زنگار زده و آنرا تاریک ساخته است». (المطففين: 14؛ تفسیر المیزان، ج 20، ص 352، به نقل از اصول کافی)

علل احکام دینی است نه در معلولات. چنین نیست که هر چه دین بگوید، عین عدل باشد؛ بلکه آنچه عدل است، دین هم همان را می‌گوید و خارج از آن نمی‌گوید. به این دو دلیل علمای شیعه و معتزله و نه اشاعره، عدل را در ردیف توحید، نبوت و معاد و دومین اصل از اصول دین به شمار می‌آوردند.

3- علت اصلی که باعث شد شیعه عدل را در ردیف سایر اصول دین قرار دهد، این بود که اساساً شیعه با اهل سنت در سایر صفات خداوندی مشکل نداشتند. اگر هم داشتند، خیلی مطرح نبود، اما در مسئله عدل اختلاف شدیدی بین شیعه و سنی وجود داشت، به طوری که اعتقاد داشتن و نداشتن به عدل، مذاهب را از هم جدا می‌کرد. مثلاً فلائی شیعه است یا سنی است و یا اگر سنی است، معتزلی است یا اشعری، عدل به تنهایی علامت اشعری نبودن به شمار می‌رفت. عدل و امامت توأماً علامت تشیع بود. اینست که گفته می‌شود اصول دین اسلام سه چیز است و اصول مذهب شیعه علاوه بر آن سه، دو اصل عدل و امامت را هم در خود دارد. شیعه خدا را عادل می‌داند، زیرا عدل از صفات کمال است و خداوند تمام صفات کمال را داراست و از هر صفت نقضی مبر است. پس ظلم، عیب و کاستی در خداوند راه ندارد، برای اینکه این صفات نشانه نادانی، ناتوانی، بی‌حکمتی و عجز است. پس خدای عالم در تکوین، در اصل خلقت و هدایت آن برای کمال، در تشریح و قانون‌گذاری، در حساب‌رسی، کیفر دادن و پاداش عطا کردن و در ثواب و عقاب اعمال، عادل است. هر موجودی را در جای خود و در نهایت حسن و اعتدال، حکیمانه و با محاسبه دقیق خلق کرده است. در اعطای فیض و فضل هیچ‌گونه بخل و امساک نفرموده و با رحمت عامه آنچه را که هر پدیده لازم داشته به آن اعطا کرده است. زشتی و زویبایی، کاستی و فزونی، نفع و ضرر و خوبی و بدی هر پدیده در عالم ماده و در مقایسه و سنجش با موجودات دیگر و در اثر تراجمی است که مربوط به این عالم است؛ و گرنه هر موجودی در جایگاه خود و در مقام مقایسه با مجموعه جهان، هماهنگی لازم و توازن مطلوب را داراست.

خدا انسان را مختار و آزاد آفرید و میزان و معیار تشخیص خوبی و بدی، خیر و شر و حق و باطل را، که عقل است، در اختیار وی گذاشت. علاوه بر عقل که حجت باطنی است، پیامبران زیادی هم فرستاده است تا به انسان در راه رسیدن به حقایق عالم یاری رسانند و به سعادت و فلاح جاودانه دعوت کنند تا حجت بر انسان تمام شود. پس اگر انسان به سبب سوء اختیار مرتکب اعمال زشت و بد گردد، بر اساس عدالت مستحق عذاب است. خداوند در روز قیامت به نیکوکاران پاداش و به بدکاران متناسب با اعمال بد و گناهانشان کیفر می‌دهد و این عین عدل است و خدا ذره‌ای ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

نبوت

سومین اصل از ریشه‌های دین، نبوت است. منظور از اعتقاد به نبوت اینست که انسان باور داشته

باشد خدای جهان برای تکمیل هدایت بشر و ایجاد زمینه‌های سعادت جاودانه او در طول تاریخ از بین انسانها، صادق‌ترین و پاک‌ترین آنها را انتخاب کرده و آنها را مجهز به بینات و معجزات فرموده است تا به میان مردم بروند و آنان را به سوی صلاح و فلاح دعوت کنند و ایشان همان پیامبران خدا و رسولان الهی هستند. نبوت بر دو قسم است: نبوت عامه و خاصه. نبوت عامه، باور به اصل پدیده بعثت است و اینکه عده‌ای در طول تاریخ برای هدایت انسانها، از سوی پروردگار جهان برانگیخته شدند و دارای اوصاف و خصوصیات بوده‌اند که با آن، از دیگران امتیاز پیدا کرده‌اند.

نبوت خاصه، عبارت است از باور به اینکه علاوه بر اصل پدیده بعثت و فرستاده شدن عده‌ای از طرف ذات مقدس حضرت حق به عنوان پیامبران الهی، شخص پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ از پیامبران الهی بوده و از اولوالعزم آنان است و نیز خاتم تمام پیامبران و رسولان الهی است.

ضرورت بعثت و ارسال انبیاء

با توجه به اینکه خداوند حکیم است، پس هیچ موجودی را بدون محاسبه و بدون علت خلق نمی‌کند. انسان یکی از همان موجودات است و آفرینش او نیز برای هدفی بوده است. هدف از آفرینش انسان کسب کمال، تحصیل فضائل و به فعلیت رساندن استعدادهای انسان است و تکامل او بدون توجه به تمامی زوایا، ابعاد و ظرفیتهای بالفعل و بالقوه او امکان‌پذیر نیست. تکامل حقیقی انسان در گرو آگاهی واقعی و جامع او از ابعاد وجودی‌اش و با برنامه‌ریزی دقیق امکان‌پذیر است. غیر از پروردگار عالم کسی این آگاهی را ندارد و بنابراین نمی‌تواند برنامه دقیق و جامعی داشته باشد. انسان برای تکامل آفریده شده است و تکامل فرع بر شناخت کامل و برنامه‌ریزی همه‌سویگر و جامع است. این معنا غیر از خدا از کس دیگری ساخته نیست. خدای حکیم علی‌الإطلاق، با علم کلی و احاطه خویش و با توجه به شناخت کاملی که از انسان دارد، از روی حکمت با فرستادن انبیاء و رسولان الهی، شرایط لازم آگاهی و رشد را در انسانها فراهم کرده است. او با ارائه دقیق راه و رسم زندگی در قالب مقررات دینی، زمینه‌های تکامل بشر را مهیا فرموده است. انبیای خداوند با دریافت دستورات و مقررات از عالم غیب، پیامهای مورد نیاز بشر را در اختیار او قرار داده و راههای خیر و صلاح را به او نشان داده‌اند. پیامبران الهی در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرده و به همه نوع اهانت، زجر و آزار با کمال کرامت تن داده‌اند. نه تنها کوچک‌ترین سستی از خود نشان نداده‌اند، بلکه با کمال امانت و صداقت، نقش وساطت میان خدا و خلق خدا را ایفا کرده و هرچه به آنها گفته شده است، همان را بدون کوچک‌ترین تحریف و تبدیلی به مردم ابلاغ فرموده‌اند. از همین رهگذر است که مسلمانان و به خصوص شیعیان به همه انبیای الهی که

تعدادشان یکصد و بیست و چهار هزار نفر است و در روایات معتبر روی این عدد تأکید شده، ایمان دارند¹ و همه آنها را از طرف خدای جهان می‌دانند. به پیامبران اولوالعزم که شریعت خاص دارند مانند حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران است، احترام خاصی قائلند. شیعیان، همه پیامبران خدا را از خطا، گناه و نسیان مبرا و معصوم می‌دانند و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و دین او هم آخرین و کامل‌ترین ادیان الهی و تصدیق‌کننده ادیان پیشین است و قوانین و راهنمایی‌های او کامل‌ترین و جامع‌ترین قوانین است، لذا دین خود را از آن بزرگوار گرفته و به او ایمان آورده‌اند.

امامت

این اصل به همراه اصل عدل از ویژگی‌های شیعیان و پیروان راستین محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام است. اعتقاد شیعه به امامت به دنبال اعتقاد به نبوت و در واقع استمرار نبوت است و با همان فلسفه‌ای که در باب نبوت اثبات شد، قابل طرح و اثبات است. اعتقاد شیعه اینست که پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خدای عالم دوازده نفر را مشخص کرده و به عنوان امام و پیشوا معین و به مردم معرفی فرموده است.² اسامی شریف و مبارک امامان به حق و معصوم در نظر شیعه به ترتیب عبارتند از:

- 1- حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛
- 2- حضرت امام حسن بن علی مجتبی علیه السلام؛
- 3- حضرت امام حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام؛
- 4- حضرت امام علی بن حسین زین العابدین علیه السلام؛
- 5- حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام؛
- 6- حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام؛
- 7- حضرت امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام؛
- 8- حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام؛
- 9- حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام؛
- 10- حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام؛
- 11- حضرت امام حسن بن علی العسكري علیه السلام؛
- 12- حضرت امام حجة بن الحسن المهدي علیه السلام.

1. الهدایة فی الأصول والفروع، شیخ صدوق (ره)، باب النبوة، ص 21.

2. همان، باب 4، معرفة الائمة الذین هم حجج الله.

به اعتقاد شیعیان، امام دوازدهم هم‌اکنون زنده است و از نظرها غایب و در روزی که خداوند مقدر فرموده به امر پروردگار ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد فرمود و دولت مهدی علیه السلام را که آخرین دولت حق است تشکیل خواهد داد؛ *عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ*. همچنین شیعیان معتقدند دختر گرامی پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و همسر والا و گرامی امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، مادر امامان معصوم بعد از مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و محور و اساس امامت و ولایت و حجت خدا بر امامان به حق و نیز حجت خدا بر خلق اوست. او سرور زنان هر دو جهان و اسوه و الگوی همه انسانهای صالح و نیک در همه زمانهاست. چون معصوم است، قول، گفتار، کردار و تقریر و امضای ایشان، حجت و قابل استناد است. رضای او رضای خدا و رسولش و غضب او منشأ غضب خدا و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و یازده فرزند آن دو بزرگوار، اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عترت او هستند که مورد سفارش خدای عالم در قرآن و رسول گرامی او هستند. ایشان تمامی خصوصیات و اوصاف پیامبر خاتم را دارند، جز اینکه وحی به آنها فرستاده نمی‌شود و مورد الهام قرار می‌گیرند. آنان معصوم و مبرا از هرگونه خطا، اشتباه، آلودگی و گناه هستند. اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یکی از دو ثقل گرانبهایی هستند که پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان امتش به ودیعه گذاشته است. ثقل دیگر، قرآن کتاب خداست و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرضه شوند. این جمله اشاره به حدیث پیامبر است که به صورت متواتر از سنی و شیعه، هر دو، نقل شده است. آن حدیث اینست: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي»².

به اعتقاد شیعه، امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مقتدای امت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او هستند. آنها مسئولیت هدایت و رهبری دینی، معنوی، علمی و اخلاقی مردم را بر عهده دارند و مترجمان واقعی قرآن و تبیین‌کنندگان حقیقی سنت نبوی و وحی خداوند هستند. رهبری سیاسی و اجتماعی مردم بر عهده آنهاست؛ همان‌گونه که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تمامی جهات رهبری مردم را بر عهده داشت. نزدیک‌ترین مردم به رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آگاه‌ترین انسانها به احکام الهی و مقررات اسلامی، بعد از او همان امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بودند. لذا رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مادامی که در مدینه حضور داشت خود مستقیماً رهبری را به عهده گرفت و هر موقع مدینه را به مقصدی ترک می‌کرد، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان جانشین خود معین می‌فرمود. بنابراین در دوران حضور امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رهبری دینی، معرفتی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فکری مردم در تمامی زمینه‌ها با ایشان است.

1. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج 11، ص 5، مقدمه.

2. مستدرک الوسائل، ج 7، ص 255.

معاد

اصل معاد یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین معارف حقیقی اسلامی است که مورد قبول همه ادیان الهی و کتابهای آسمانی و از مؤثرترین و کارآترین اصول اعتقادی مکتب اسلام است. نقش اعتقاد به معاد و روز رستاخیز و حیات پس از مرگ، پس از اعتقاد به توحید و نظارت الهی، در اصلاح و تربیت نفوس بشری بر کسی مخفی و پوشیده نیست. قرآن کریم در روش تعلیم و تربیت منحصر به فرد خود با تأکید بر اینکه سعادت بشر را در گرو باور به این اصول می‌داند، در باب خدا و یگانگی او - و به تعبیر قرآن در باب غیب در برابر شهادت - صرف ایمان و باور را کافی می‌داند و به عنوان *یؤمنون بالغیب* از متقین نام می‌برد. یعنی یکی از اوصاف متقین را ایمان به غیب که همان ایمان به خدا و اوصاف او و وسائط فیض خداوندی است می‌داند، ولی در باب اعتقاد به آخرت که همان معاد است، عبارت *یؤمنون* را به کار نبرده بلکه به «*وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یوقِنُونَ*» تعبیر فرموده است. یقین بالاترین درجه ایمان است که در آن غفلت و بی‌توجهی راه ندارد. در واقع بعضی مراتب ایمان با غفلت قابل جمع است، ولی یقین این گونه نیست. معاد عبارت است از باور انسان به اینکه زندگی با مرگ پایان نمی‌پذیرد و پس از این جهان، جهان دیگری وجود دارد که در آن به انسانها، پاداش و جزای اعمال و کردار دنیوی شان داده خواهد شد. کوچک‌ترین اعمال انسان، چه خوب و چه بد محاسبه خواهد شد. افراد صالح و نیکوکار مورد تقرب الهی واقع می‌شوند و در نعمت همیشگی در بهشت جاودانه خواهند ماند و افراد عاصی و زشت کردار از رحمت خدا دور و در زندگی سخت جهنم وارد شده و در عذاب دردناک ابدی که پی‌آمد اعمال خودشان است به سر خواهند برد.

دلیل بر لزوم معاد

برای اثبات معاد براهین و استدلالهای مختلفی وجود دارد. اگرچه جزئیات معاد از راه استدلال و برهان عقلی قابل اثبات نیست، اما از آنجا که از طریق خبر و گواهی گواهان مطمئن و امین، به طور قطع یا از طریق قرآن و یا از طریق سنت، به ما رسیده و ثابت شده است، از این راه ما وجود آن را می‌پذیریم و به آن معتقدیم و همین مقدار در ایمان و باور، ما را کفایت می‌کند. ولی اصل معاد، حیات پس از مرگ و روز قیامت، هم از راه ملاحظه حکمت و تدبیر عمومی خداوند قابل اثبات است و هم از ملاحظه و مطالعه انسان و تواناییهای او و گرایشی که به مطلق و جاودانگی دارد و هم از راه دیگری که برای عموم قابل هضم‌تر و ملموس‌تر است. به خاطر اینکه در این رساله مخاطبان ما همه افراد با استعدادهای متفاوت هستند و طبعاً هم نمی‌توان با همه مردم با زبان فنی و تخصصی سخن گفت، از میان آن راهها، به راه سوم می‌پردازیم. آن راه اینست:

اگر به مطالعه زندگی اجتماعی و جریانات زشت و زیبا و حسن و قبیح یا عادلانه و ظالمانه‌ای که به طور مستمر در جهان بوده و اتفاق می‌افتد بپردازیم، از این راه به ضرورت وقوع چنین حادثه‌ای خواهیم رسید و به وقوع قیامت با آن عظمتی که در قرآن به آن پرداخته شده، ایمان خواهیم آورد.

در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این گونه نیست که با انسانها متناسب با اعمال و کردارشان رفتار شود و الزاماً نیکوکاران پاداش بگیرند و بدکاران مجازات شوند. چنین چیزی تاکنون رخ نداده و در آینده هم رخ نخواهد داد. لذا چنین نیست که انسانها در این جهان به‌طور کامل و متناسب با شرایط و به اندازه همه تواناییها، امکانات، مقدمات و نتایج آثار و اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش و یا کیفر ببینند. حال اگر هیچ وقت انسان چنین روزی را پیش روی خود نداشته باشد که اعمالش در آن به‌طور دقیق مورد محاسبه قرار گرفته و از طرف خدای حکیم عادل، به نیکی نیکان، پاداش و به بدی بدان کیفر داده شود، در اینصورت نوع بشر هیچ‌گاه پاداشی مناسب و کیفری عادلانه برای اعمالش نخواهد دید. چه فراوانند انسانهای شریف و فداکار که در این دنیا با عسرت، فشار و مظلومیت زندگی کرده‌اند و کارهای خوب و خدمات گرانبها و جانبازیها و ایثارگریها از خود نشان داده و مرده‌اند، بدون اینکه پاداشی بگیرند. نیز فراوانند انسانهایی که عمرشان در این دنیا به ظلم، تجاوز، چپاول و شهوت‌رانی گذشته است و موجب نابودی و هلاکت جوامع زیادی شده‌اند و کیفر اعمال خویش را ندیده‌اند.

با توجه به این وضعیت و شرایط، آیا عقلاً لازم نیست پس از این جهان، جهان دیگری باشد تا در آنجا با دقت به کارهای خوب و بد انسان رسیدگی شود و هر کسی متناسب با عملش پاداش و یا کیفر ببیند. اگر چنین نباشد، آیا به معنای ظلم در اصل خلقت نخواهد بود؟ اگر چنین نباشد خلاف عدالت خداوند نیست؟ اگر کار انسان در همین دنیا به پایان برسد و پرونده اعمالش با مردن به‌طور کلی بسته شود، آیا به این معنا نیست که حیات او دارای هدف نبوده و عبث بوده است؟ آیا این نوع نگرش، نفی عدالت و حکمت از ذات مقدس حضرت حق نیست؟ اساساً فرستادن این همه پیامبر و کتاب آسمانی و تأکید بر روز رستاخیز، چگونه قابل توجه است؟ آیا لازم نمی‌آید همه عبث و بیهوده باشد؟ پس روز قیامت به آن معنا که در قرآن و سخنان اولیای الهی آمده است، حق و مورد اعتقاد ماست و اگر حساب و کتاب و ثواب و عقابی در کار نباشد، همه آفرینش و فرستادن پیامبران الهی کاری بیهوده خواهد بود و این معنا با حکمت و تدبیر خداوند سازگار نیست. پس معاد به‌طور کلی و با تمام جزئیات از ناحیه عقل و نقل ثابت است و یکی از اصول اعتقادی مسلمانان و بلکه همه موحدان عالم است و عین مقتضای عدالت و حکمت پروردگار جهان است.

قرآن و سنت دو مبنای عمده برای استنباط احکام دین

همان‌طور که اشاره شد، در حدیث متواتر آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ دو امانت گران‌بها و سنگین در میان امتش به امانت گذاشته است. این دو باید با هم باشند و در زندگی مسلمانان از یکدیگر جدا نباشند. امت اسلام اگر می‌خواهند سعادت‌مند باشند باید به هر دو تمسک جسته و میان آنها جدایی نیندازند. آن دو یکی کتاب خدا، قرآن کریم است که ثقل اکبر نامیده می‌شود و دیگری اهل بیت محمد ﷺ که ثقل اصغر نامیده می‌شود. اما قرآن کریم، کلام خداوند و

باب معرفت‌الله و سرچشمه حقایق و معارف حقه و سند نبوت و معجزه جاودانه پیامبر گرامی اسلام ﷺ است که در مدت 23 سال، به وسیله جبرئیل امین، پیک وحی الهی، بر پیامبر نازل شد و از زمان نزول تاکنون مدام در جوامع گوناگون بشری و مراکز فکری و علمی، از جهات مختلف و زوایای گوناگون، مورد توجه و مطالعه قرار گرفته و شگفتی جهانیان را برانگیخته است. با وجود گذر زمان، ثبات و استحکام خویش را حفظ کرده و از کوچک‌ترین تغییر و تحریفی مصون مانده است. مسائل و موضوعات قرآن به صورت کلان و فشرده بیان شده‌اند و چون این کتاب سند حقانیت و خاتمیت دین محمد ﷺ بوده و خاتمیت هم بدون جاودانگی امکان‌پذیر نیست، طبعاً در چنین کتابی که تضمین‌کننده حقانیت جاودانه اسلام است، امکان ندارد به همه امور جزئی و خاص بپردازد. لذا این کتاب در حدیث تقلین، همراه عدل دیگر و ثقل اصغر یعنی اهل بیت محمد ﷺ قرار داده شده است تا به وسیله اهل بیت ﷺ این معارف کلی و فشرده قرآنی، مشروح‌تر و بازتر تبیین و تشریح شوند. به این ترتیب اگر امت اسلام بخواهند سیادت و سعادت دنیا و آخرت خویش را به دست آورند، باید به دستورات اسلام و تعالیم قرآن و سنت پیامبر و احادیث و سخنان امامان معصوم ﷺ عمل کنند.

لزوم شناخت دستورات دین و احکام آن

با توجه به مطالبی که در گذشته بیان شد، معلوم می‌شود که تحقیق و کنکاش درباره اصل دین و گرایش دینی، از نیازهای اولیه بشر بوده و ریشه در نهاد انسان دارد. اگر انسان برای تحقیق و کنکاش به این مقوله وارد شود، به یکی از خواسته‌های طبیعی و فطری خویش پاسخ داده است و چون دین تأمین‌کننده سعادت بشریت در تمامی اعصاب و مکانهاست و بی‌اعتنایی به آن زمینه سقوط و هلاکت جاودانه را فراهم می‌سازد، بنابراین عقل حکم می‌کند که انسان درباره دین تحقیق کند و در قبال آن بی‌تفاوت نباشد. چون هر دینی برنامه‌ای برای تأمین سعادت بشر دارد که آن را در قالب احکام و دستوراتی قرار داده است، لازم است همه افراد، احکام و دستورات آن را بیاموزند و در آموختن آن سهل‌انگاری نکنند. زیرا در یاد نگرفتن آن خطر هلاکت و نابودی دنیوی و اخروی وجود دارد. دفع این نابودی هم عقلاً واجب است. پس دانستن و یاد گرفتن احکام دین و دستورات آن برای همه فرض و واجب است.